

« شکایات مردم به مجلس درباره بیکاری است و دولت باید برای بیکاران کار تهیه کند ».

# تقریباً

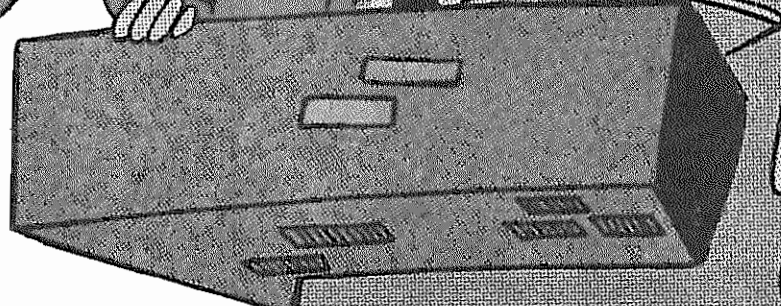
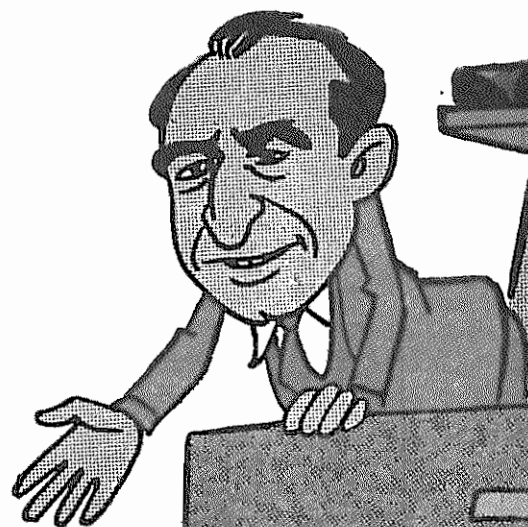
بها : ۷۵۰ ریال

صدراعظم کلنگی ! :

- واداش بیکاری؟

ملت :

- نه ، دنبال کار میگردم !



نخت وزیری



«شهر تهران بدون شهردار است»



آخه بی انصاف، حالا که شهردار نداریم دیگه چرا اگر ون میفروشی؟! - زنده

هفته آینده

### «شماره مخصوص توفیق»

بصورت بسیار جالبی بدست شما می‌رسد. از شماره مخصوص، بازم تغییرات زیادی در راه بهبود همه جانبه روزنامه محبوب شما «توفیق» داده شده است. بهترین معرف «شماره مخصوص توفیق» خود آن است

هفته آینده «شماره مخصوص توفیق» را فقط به بهای ۱۰ ریال بخريد و همه دوستان و آشنایان خوش ذوقتانرا نیز تشویق کنید که توفیق خریدن را از هفته آینده شروع کنند

حالا آمدیم و يك آدم لاغر و مردنی عینکی و خشک و احموی «ریاضی دان» را وزیر خرچنگ کردند!

اولین کارش عبارت از اینست که اداره «آمار» و «حسابداری» وزارتخانه را تقویت کند زیرا در ایندو اداره است که «عدد» و رقم حاکم است و جناب وزیر هم جز «ایکس» و «ایگرک» با چیزی (بقیه در صفحه ۱۰)

زنک سوم: والیبال زنک چهارم بسکتبال- زنک پنجم: پینگ پونگ !! و جمعه: تعطیل- شرت در مسابقات ورزشی!

این آقای ورزشکار که همان وزیر خرچنگ باشد ضمناً دستور خواهد داد که تمام رؤسای دبیرستانها باید از بین دبیران ورزش انتخاب شوند؟! \* \* \*

## وزارت آقای معلم نقاشی!

اخیراً وزیر خرچنگ اعلام داشت که چون بدسی ادبیات اهمیت بسیار داده میشود از این پس بر ساعات درس ادبی افزوده خواهد شد.

من وقتی این خبر را شنیدم فکر کردم چون وزیر فعلی مرد شاعر و ادب دوستی است، بنابراین، خواسته است به رشته خود یعنی علمی که بآن علاقه دارد خدمتی کرده باشد و در نتیجه ادبیات در کشور پیشرفت کند تا آنجا که همه ادب پرور و ادب دوست را در دان «و غیره» .. شوند. در عالم خیال گفتیم بنا بر این هر کس روی کار میآید و مثلاً وزیر خرچنگ میشود اگر بر حسب کار و رشته و علم مورد علاقه اش کار کند، چه چریاناتی پیش میآید؟! حالا شما ای از این چریان را بر عرضتان می‌رسانم.

\* \* \*

فرض می‌کنیم وزیر خرچنگ يك «ورزشکار» بشود. بنابراین سیاق، روز اول بخشناه‌ای باین مضمون صادر خواهد کرد: «بعموم دانش آموزان ورزش دوست (و دبیران ورزش پرور) (۱) اعلام میگردد که از این ساعت باید در میدانهای مختلفی که بسعی وزارت خرچنگ در گوشه و کنار شهر ساخته میشود حضور بهم رسانند و از صبح تا شب بجای همه درسها، ورزش کنند و موجبات تقویت روح و جسم خود گردند که گفته‌اند: عقل سالم در بدن سالم است!»

وزیر خرچنگ با اینکه همان روزهای اول يك آگهی بشرح زیر در جراید بچشم میخورد: «وزارت خرچنگ جهت تکمیل کادر آموزشی خود تعداد ده هزار نفر ورزشکار ورزیده (۱) استخدام مینماید!» برنامه‌های درسی نیز اینطور تعیین خواهد شد: شنبه الهی پنجشنبه: زنک اول: نرمش- زنک دوم: ژیمناستیک-



## اندوگر فتاری نمایندگان

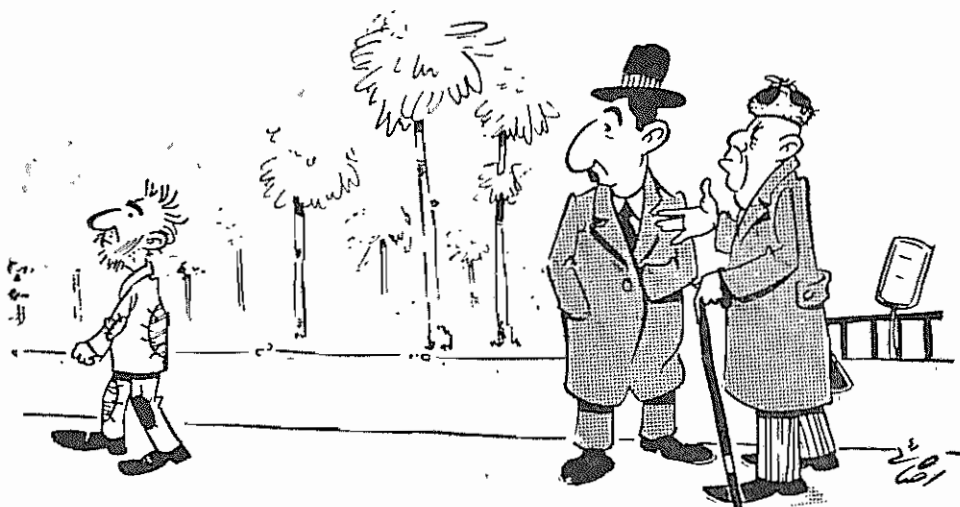
اوایل هفته گذشته بود که در تالار فرهنگ به میمنت و مبارکی، «حزبی» تشکیل شد و طرفداران «ترقی» و تعالی مملکت بمجرد بو بردن از قضیه، تلفنی و تلگرافی و حضوری به کاکا تبریک گفتند که بالاخره آب و خاک ما هم «نوین» شده است.

ظنلکی‌ها حق هم داشتند که در مقام تبریک گویی بر آیند چون در کشور های راقیه، معمولاً کلی بخودشان زحمت میدهند و با پیشرفت های عظیم فرهنگی و صنعتی و اقتصادی، «نوین» میشوند ولی ما بدون آنکه زحمتی بخود بدیم حزبی تشکیل دادیم و بلافاصله «نو» شدیم. اما با همه این حرفها هیچ بعید نیست که عده‌ای بعنوان اعتراض بخوشحالی و انبساط امروز کاکا، یادآور بشوند که در کشورهای مترقی علی القاعده حزب را برای این منظور تشکیل میدهند که با استفاده از آراء اعضای حزب، به پارلمان راه پیدا کنند و در آنجا به خواسته‌های مردم جامه عمل بپوشانند ولی در اینجا کاروانه‌ای انجام گرفته، بدین معنی که اینها اول به پارلمان رخنه کردند و بعد بفکر تشکیل حزب افتادند.

کاکا در مقابل این اعتراض و یاد آوری احتمالی، يك نکته مهم را باید بعرض برساند و آن این است که بینی و بین الله، نمایندگان مجلس ما میخواهند کارهایی بنفع ما انجام بدهند ولی از بخت بد تا در جلسات پارلمان نواب و دوران فترت را تصویب میکنند وقتشان تمام نمیشود و هر وقت هم بوزارتخانه‌ای مراجعه میکنند تا رتق امور را حضوری فتح کنند همه اعضای وزارتخانه میترسند و میروند زیر میزهای خودشان قایم میشوند و بهمین علت هم بود که چندی پیش آن مؤمن مازندرانی فرمود: «اگر ما بوزارتخانه‌ها نرویم اعضای وزارتخانه‌ها از کی بترسند؟»

با توجه به مراتب فوق، خیال میکنم قبول کرده باشید که نمایندگان مجلس در این دوره فی الواقع کاری نمیتوانند برای ما انجام دهند (البته فقط به همان دو دلیلی که عرض شد) پس چکار باید بکنند؟ باید بروند حزب تشکیل بدهند تا به خواسته‌های مردم جامه عمل بپوشانند. از شما چه پنهان، کاکا هنوز فرصت نکرده که مرامنامه حزب مورد بحث را مطالعه کند ولی پیداست که موادی مانند: بسط و توسعه فرهنگ، تعمیم بهداشت، پیدا کردن کار برای بیکاران، اصلاح دادگستری، تأمین عدالت اجتماعی، توجه بوضع روستاها و قس علیهذا... جزو مرامنامه حزب جدیداً تأسیس میباشد و اینها هم کارهایی است که مجلس این دوره نمیتواند انجام بدهد و حزب مزبور خودش باید قبول زحمت کرده و انجام آنها را تقبل کند. البته کارهایی از این قبیل باید برای نمایندگان يك مجلس مترقی جزو مسائل عادی و بعبارت ساده‌تر در حکم آب خوردن باشد ولی هم‌انطور که عرض شد نمایندگان ما اگر فتاری‌بهایی دارند که باین کارها تمیرسند و چون علاقمندند که برای ماحتی المقدور مثر نمیر باشند ناچار دست بدامان تشکیل حزب زدند تا به مقصودشان برسند.

کاکا توفیق



این یارو هیچ پشت کار نداشته، بیست وهفت سال دببال کار دوید و گیرش نیامد، حالا بیعرضه (۱) دببال کار را ول کرده داره بینکار میگردد!!

در تیمارستان:	علت:
دیوانه - ساعت کجاست؟	- باباجون، چرا ما مانم چتر
پرستار - میخوای چکار کنی؟	نیجات بکمرش بسته؟
دیوانه - میخوام با سنگش	- برای اینکه آگه از بالای
اون کنجشگه رو بزوم!	کفش پاشنه بلندش «سقوط» کرد
مهدخت	دخلش نیاد!
● ● ●	کامی



«شیکر میون کلوم وزیر باد گستری در اصفهان»

دکتر بی هری - امروز نماینده نجف آباد بمن گفتند که مردم زبان داد گستری را نمی فهمند و نمیتوانند رفع ظلم و تعدی را بکنند .

کاکا - حالا مگه باد گستری که زبون مردمومی فهمه ، میتونه؟

کاکا - طرح خانه انصاف برای آن است که داد گستری زبان مردم را بفهمد و بداند که مردم چه رویه ای را می پسندند .

«شیکر میون کلوم وزیر خور چنگک در مصاحبه مطبوعاتی»

چا خان لری - وزارت فرهنگ تصمیم گرفته برای جبران کمبود معلم از کسانی که در کادری اداری هستند تا آنجائی که بدستگاههای اداری لطمه نخورد در کادر آموزشی استفاده کند .

کاکا - واز کادر آموزشی هم برای جبران کمبود کادر اداری استفاده کند !

کاکا - تربیتی داده شده که دستگاه مجبزی بنام دستگاه مطالعات و تحقیق ، کارهای فرهنگی و فعالیت آنها را خوب بسنجد .

کاکا - بی زحمت بفرمائید اگر چیزی دستگیرشون شد ما را هم خبر کنند !

کاکا - طرح جدیدی برای اداره مدارس تهیه خواهیم کرد تا پس از تصویب در مجلس ، بموقع اجرا گذاشته شود .

کاکا - زیاد تر کردن شهریه یاد تون نره !

کاکا - در مورد ترفیع معلمین تا تعیین تکلیف لایحه استخدام نمیتوان اظهار نظری کرد .

کاکا - تکلیف لایحه استخدام هم که مع - لومه !!

«شیکر میون کلوم وزیر باد گستری در شهرضا»

دکتر بی هری - (خطاب بکارگران بیکار) عده ای کلاه بردار آمده اند مملکت را باین وضع انداخته اند .

کاکا - اختیار دارین قربان ، مگه مملکت چه وضعی داره؟!

کاکا - باید شما صبر و مدارا کنید تا وضعیت روشن شود .

کاکا - آره ، فعلا برای مدتی در شکمتان را تخته کنید بلکه فرجی در کارها بشود !

«شیکر میون کلوم دبیر کل شورای عالی اداری در باره لایحه استخدام»

دکتر مودرزی - باز نشستگان یکی از مهم ترین و گران بها ترین ذخایر هراجمت ما هستند .

کاکا - مثل «ماهی دودی» و «ماهی سفید» که الان چند ساله باز نشسته شون کرده ایم!

کاکا - برای کارمندان تأمین کافی پیش بینی شده از جمله مقرر گردیده در صورتیکه مستخدمین دولت بعلت حادثه ای قادر بکار کردن نباشند دولت يك سی ام حقوق ضربدر سنوات خدمت بایشان خواهد داد .

کاکا - قربان شما خودتانرا هم همینطور «تأمین» میکنید؟؟

کاکا - اکنون در ادارات ما تبعیضات غیر موجه استخدامی وجود دارد .

کاکا - پس معلوم میشه تبعیض موجه هم داریم !؟

کاکا - وظایف شورای عالی اداری و استخدامی کشور به تمام مؤسسات و وزارتخانه ها مربوط می شود .

کاکا - و بعبارت دیگه «نخود هر آتش» است !

کاکا - لذا پیش بینی شده که این شورا وابسته سازمان نخست - وزیر باشد !

کاکا - البته بهمان جهت !؟

### بگو، چه آرزوئی داری ...

این هفته تصمیم گرفته ایم که با اقتباس از مجلات سیاسی ستون جدیدی بنام «بگوچه آرزوئی داری» جهت مطالعه قارئین محترم تأسیس و بلافاصله آنرا تعطیل کنیم . باین معنی که استثناً در این هفته چندتا از آرزوهای کت و کلفتی را که بعضی خوانندگان بلندپروازان در مغزشان میپرورانند زیلا باز کردیم و تاجائی که برای ما امکان دارد این آرزوها را بر آورده کنیم بعد هم ستون رادرمیگیریم و میرویم پی کارمان . آنوقت دیگر بر نویسندگان خوش قریحه و مبتکر و نکته سنج است که بار دیگر این ستون را افتتاح بفرمایند و سالیانه سال آسمان آوریسمان بهم بیافند و بعنوان آرزوهای مردم بخورد خوانندگان عزیز بدهند .

حالا این شما و اینهم آرزوهای خوانندگان ما :

آرزو دارم خداوند متعال آنقدر بمن ثروت بدهد که بتوانم یکعدد ماهی شیلات بخرم و آنرا بازن و بیچه ام بخورم .

تأقیده شما چه باشد .

م - با بگن پور - عقیده ما این باشد که جناب عالی این آرزورا با خود بگور میبرید . میگوئید نه ! امتحان بفرمائید .

آرزو دارم نصفه شب که توی اطاقم خوابیده ام و دارم از شدت سرما میلرزم ، یکمرتبه طاق اطاق سوراخ شود و یک کیسه پول تالابی بیفتد بالای سرم ، تا بتوانم قسط دوم شهریه ام را بدهم و بادامه تحصیل بپردازم .

ج - دانشجو - ماهم آرزو داریم که انشاء الله بامید خدا بهمین زودیهای زودیک کار مناسب گریبیاوری که وقتی بیرون رفتن کردند مثل دیپلمه های دانشگاه ندیده ، بیکار نگردی .

آرزو دارم که همین الساعه یک پای قمار جوهر بشود و تافردا صبح در ویلای زمستانی من ، پوکر بزئیم .

کله غنده - حیف که ماهمه مان پاک باخته ایم و آه در بساط نداریم و کر نه خیلی میل داشتیم که هم دل شمارا نشکنیم هم در تمام مدت عمرمان هم که شده یکمرتبه مزه فسق و فجور را چشیده باشیم .

آرزو دارم یک وعده غذای حسابی بخورم .

آدم بی شیشه بیله - آرزوی خوشمزه ای است ! این حسن انتخاب را بشما تبریک عرض می کنیم .

آرزو دارم هر وقت که میخواهم سوار اتوبوس زان بشوم ، بیش از یک ساعت و نیم توی صف نایستم . در ضمن از بس باید دیدن

### بحران اقتصادی!

«اردک میرزا»

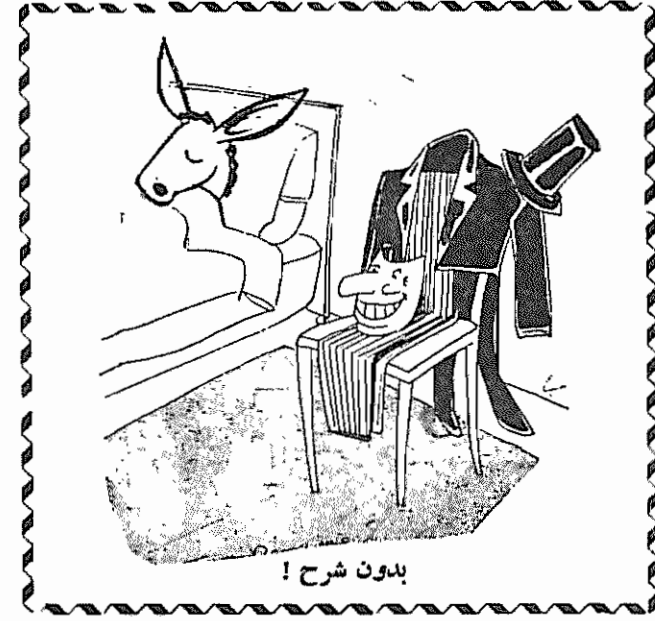
دیروز، توی بازار، میگفت «میرزا هادی» آوخ که دائمی شد، بی پولی و کسادى هر تاجرى کسل شد، از وعده دروغین هر عاقلی خجل شد، از صحبت زیادى يك سو دهد ملال، کج خلقی عیال يك سو شود وبال، بحران اقتصادی از جیره برنخیزد، ذکر رواج و رونق از خانه در نیاید، بانک نشاط و شادى افسرده و خمار، دائم در انتظارم تا مشتری بیاید، با فخر کیقبادى اما ز صبح تا شام، کارى نگرده انجام غیر از مگس پرانى، یا چرت انفرادى! چون پا نهم بخانه، گیرد ز من بهانه مغزم به گردش افتد، چون آسیاب بادی از بس اضافه کردید، شهریه مدارس ماندند بچه هایم، در جهل و بیسوادی با اینکه موسیقیدم، در عمر خود ندیدم کارى باین خرابی، کسى باین کسادى ای کم کند خیالم، مهتاب شامگاهی نى آورد بحالم، خورشید بامدادى از این رجال دلسوز (۱) کی کرد تا با امروز فکرى بحال تجار، جز نطق انتقادى؟! هر کس بما زمانى، زد لطمه و زبانی يك بار اشتباهی، بار دگر ارادى تنها امید تجار باشد خدای دادار شاید دوباره بازار، گیر در و اج عادی



این بقاله چرا آنقدر خوشحاله ؟  
- برای اینکه شهرتار نداریم ، چون هر وقت شهرتار انتخاب میشه اولین کارش کندن اسفالت جلوی دکان این باباست !

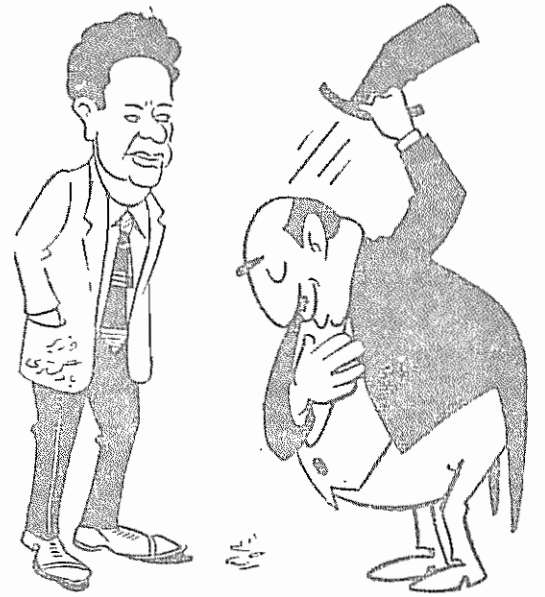
بنز از توی صف سرک کشیده ام، گردنم کج شده و رک قولنجش در رفته، آرزو دارم یک دکتر جاذق بدون دریافت حق ویزیت کلان آن را معالجه کند .  
- اولاً که «بکنجشکه گفتند منار تو چشمت - گفت یک چیزی بگو بکنجه» شما هم باید آرزوئی بکنی که لااقل یک درصدامی بر آورده شدنش را داشته باشی و کر نه این جور آرزوها مظنه اش خیالی بالاست و بدرد من و شما نمیخورد . ثانیاً چند وقت پیش رک قولنج کردن بنده هم در رفته بود ، دیدم بد کتر مراجعه کنم ، ناکام از دنیا میروم، این بود که به اداره نا آگاهی مراجعه کردم ، ورقه جلبش را دادم دادند و گفتند خودت بردستی گیش کن بیار تحویل ما بده تا دومرتبه فراریش بدهیم . ولی شما هم زیاد نباید نا امید باشید چون شخص نیکو کاری که گویا از کرسی - نشینان مجلس باشد با هوش و زیرکی مخصوص بخودش یک «تله موش» برای شما فرستاده که بوسیله آن رک قولنجتان را بدام بیندازید!

آرزو دارم که آدم با جریزه ای پیدا شود و باین وزارت باد گستری بگوید: ترا بیجان آفات قسم میدهم که یکخورده زودتر کار مردم راه نداز و نگذار مراجعین آنقدر از پله ها بالا و پائین بروند که «راسته رو» شوند .  
ارباب رجوع (شاکتی) - پدر آمرزیده خوب یکمرتبه آرزو میکردی که امام زمان (ع) ظهور کند ، اینکه خرچی نداشت . کاکا توفیق: بیایان آمد این صفحه ، ولیکن آرزو باقی که منم آرزومند تو هم مانند من فاقی



بدون شرح !

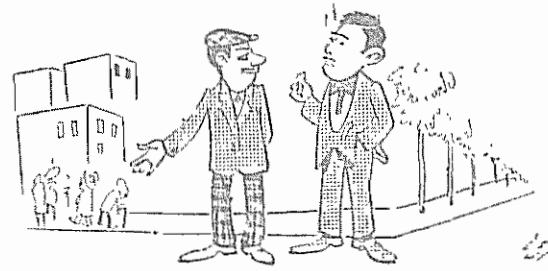
وزیر باد کستری گفت : عده‌ای کلاه بردار مملکت را باین وضع انداخته اند .



اختیار دارین قربان !

تقدیر شوهرهای الیزابت تایلور!

عده‌ای از خوانندگان سینما روی توفیق بناسبت جدائی الیزابت تایلور از ادی فیشی بخاطر ازدواج با ریچارد برتون ازما سؤال کرده‌اند که خانم الیزابت با این ازدواج جدید جمعاً چند بار شوهر اختیار کرده‌اند ! در پاسخ این عده یادآور میشویم که متأسفانه قسمت آمارگیری مزاجاتی (!) توفیق هنوز راه نیفتاده است لطفاً موضوع را از مؤسسه کالوپ بپرسید چون قسمت مکانوگرافی این مؤسسه یکنوع ماشین حساب در اختیار دارد که بعد از زدن اولین عدد ، پنجاه تا صفر هم پشت سر هم میتواند بزند!



این بابا بزرگ خریول ماهم سرش را زمین نمیذاره که بد پولی هم گیر ما بیاد . خوب کاری نداره بیارش خیابون نرخت ماهی دونوش مده اینجا سخته میکنه !

انتقال  
- به بیمه کار انقضاک  
- بالاخره درست شدیانه ؟  
- چرا چرا ، بریزوز  
- از اون حزب منتقل شدم به  
این حزب !

ضریب چهل ریال

کارمند - مشد حسن آقا ،  
« ضریب چهل ریال » اشل حقوق کارمندان دولت مورد تأیید قرار گرفته ، دو سیر بنیر نسیه بهم میدی ؟  
بقال - من « ضریب چهل ریال » سرم نمیشه . تو « قریب هفتصد و چهل ریال » بدهکاری ، هر وقت دادی دو سیر بنیر نسیه بهم میدم والا بر دون اشب تو بیار بمال پشت این شیشه دهنه کشاد ، توش پر بنیره !



شیشه آینه  
فرنگیباش : شب  
جانویه! بادشون نره !  
ایرونباش : شماره  
« مخصوص توفیق »  
بادشون نره  
بها ۱۰ ریال

گلچین اخبار

ستون گلچین اخبار این هفته را بانقل مطلبی از روزنامه مهر ایران ارکان حزب « کردم ! » شنبه ۱۶ آذرماه شروع می کنیم که هم هوش و ذکاوت و « سوات ! » و کلا دستگیرتان بشود و هم بریش خودتان بخندید .

این مطلب را یکی از وکلا نوشته : « ... بعد از معتمدی نوبت به صائب که او نیز نماینده اصفهان است رسید که حسب معمول از حقوق کارگران اصفهانی دفاع کرد . موقعی که صائب مشغول صحبت بود یکی از رفقا که سنی از او گذشته است سردرگوش من گذاشت و پرسید :

این همان « صائب » اصفهانی است که شعرهای خوبی میگوید ؟ جواب دادم :

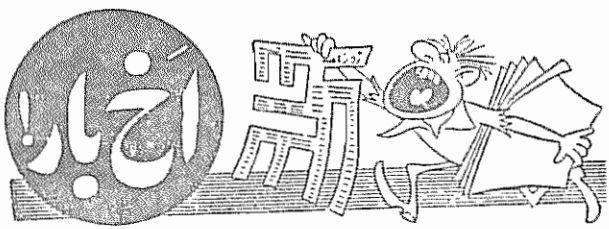
بله این آقا همان مرحوم صائب اصفهانی هستند !

اما اگر شما هم میخواهید معنی ( حکومت حزبی ) را بفهمید لطفاً خبر زیر را که از شماره ۵۳۴ مجله روشنفکر نقل کرده‌ایم مطالعه بفرمائید .  
« ... میگویند وزرائی که در حزب ایران نوین تصویب پیدا کرده‌اند در دولت بعدی نیز که تشکیل خواهند شد عضویت خواهند داشت ، خاصه آنکه گفته میشود در آینده ، حکومت ایران حکومت حزبی خواهد بود ! »

و باز هم مجله روشنفکر تحت عنوان « این هفته در مجلس چه خبر بود ؟ » مینویسد :

« وقتی در جلسه خصوصی کذائی که حقوق نمایندگان از دوهزار و پانصد تومان به چهار هزار تومان افزایش یافت حبیبی اظهار می کند که من حاضر نیستم هزار و پانصد تومان اضافی را بگیرم ... یکی از همکاران به حبیبی می گوید رفیق حالا که خدا ساخته ... چرا نمیگیری ؟ چهار هزار تومان خیلی بیشتر از دوهزار و پانصد تومان است !  
حبیبی فکری می کند و می گوید والله من تمارف کردم ... جای شکرش باقیه که فہمیدند چهار هزار تومان بیشتر از ۲۵۰۰ تومان است . »

مجله تهرانصور در شماره ۲۲ آذرماه خود از قول یکی از وکلا می نویسد :  
« ... مامثل يك وکیل عادی بمجلس رفته‌ایم و باید در تمام لواایع و امور اظهار نظر کنیم . این یکی از آرزوهای ما است .  
- ... والله چه عرض کنیم ؟! جوابی نداریم جز اینکه بگوئیم « آرزو بر جوانان عیب نیست » و فوری ستون این هفته را بهمین جا ختم کنیم و برویم دنبال کارمان ! »



باید بالا بره رشد سیاست تا روشن شی باوضاع زمونه  
فزون کرده شعور دیپلماسیت بخون اخبار مارا دونه دونه  
۳ - شبدر

رئیس جمهور آمریکای گفت « آمریکادری تسخیر و تسلط بر هیچ کشور نیست ! »

نگو که بی قسم باور نمودم شما و این قبیل « افکار » ؟ اصلاً که میرنجم ازت بی عذر و بوند شما گر قصد استعمار داشتین بیا « وام » و « کمک » هرگز میدادین ؟ یا اینقدر مستشارای مامانی !  
بدون بیج و خم باور نمودم نیار حرفش را هم تو کار اصلاً رو « ژورنال » و « کاتالوگ » و « نمونه » بهاها هیچ اصولاً کار داشتین ؟ آدامس و « چی چیز ! » و سقز میدادین « علوجاتی » های ابرو کمانی !  
کاکا : بر سر گل گفتی ، راس راسی بلا دور گنجینه یک ملکه هخامنشی هرگز با ۲۰۰ قطعه جواهر در بازار گاد کشف شد

تا کشف میشه ، از این چیزا بشد کشف نه « چیز » های در درسدردار ، سیاه چرب و بدبو و خطر دار !  
که بوگندش ترا شد از ره دور سرخرهای چاق و زاغ و مو بورا در تصویر لایحه استخدام ، مجلس شورای ملی هیچگونه عجله‌ای نخواهد کرد

آره جانم درستش هم همینه خصوصاً اندراین « فرمول تازه » که « سعدالله » گفت « فلور » را من کشته‌ام و اگر حرف دیگری بز نم برآیم در دسر میشود

اگر اینچور پس زودتر بسرجان ، مقل کن دهانت را هم الآن مزن حرفی که کارت زار تر شه برای اینکه چون اسلحه کله خبر داریم سریع دست کی هست يك نماینده فاشیست ایتالیا در پارلمان یهوش شد و مرد !

آخا حیونکی دیدی چطوشد ؟ چرا این چوجه فاشیست مامانی ، « مسیل خوانران » مجدداً تحت تعقیب قرار خواهند گرفت !!

بابا ولکن مزن هی بیجهت جوش مکرر کرده‌اید تکرار این را ندین از کف « مسیل های » دیگر را بزم ما از شما ممنون جاتیم (۱) بعد از هفتاد و دو دولت ، نوبت يك مؤسسه فرانسوی شد که احداث کادر ذوب آهن در ایران را مورد مطالعه قرار بدهد !  
اگر با این کش و قوسها کمیدن بگیم اینقدر ندین هی بیج و روایع چقدر دستی بدیم ما واس همیشه هفتش بار گفتین و کردین هر اموش حالاشم گر بچسبید قاچ زین را ، نذارین کش برن « پالون » خرا ، رهین منت این التفاتیم ؟! بعد از هفتاد و دو دولت ، نوبت يك مؤسسه فرانسوی شد که احداث کادر ذوب آهن در ایران را مورد مطالعه قرار بدهد !  
نخواستہ باشیم اصلاً ذوب آهن ، « خر » مادم نداشت از کر کی هیچ ، تاین « پرونده » باطل شد ز ریشه ؟



لیسانسه بیکار ... آخ چون ... سر باز شدم !

### شعر ای قرن اتم!

نخستین سخن ما از شاعر است توانا که کلامش بشیرینی نیش (۱) زنبور عسل برد و قلوء همگان می نشیند! بیانش شیواست و دیگک طبعش در غلیان بطوریکه نزدیک شدن بان سرانجامی سوزناک دارد او ای از اوان کودکی آثار بزرگی از ناصیه اش هویدا بود آنچنانکه اغلب اوقات «الله کلنگ» سوار میشد! و چون دوران کودکی را پشت سر نهاد دست از «الله کلنگ» بر گرفت و بردسته «کلنگ» پرداخت.

نامش «اسدلی» است و به «صدر اعظم کلنگی» مشهور و دیار عجم روایت است همانطور که خواجه حافظ شیرازی «شاخه نبات» را منبع الهام خود قرار داده و در وصف او شب و روز به سوز و کداز و راز و نیاز پرداخته بود وی نیز «دسته کلنگ» را الهام بخش خویش میدانسته و سر اسر دیوانش را به توصیف آن اختصاص داده زمانی «تیغه» اشرا به «ماه نو» و گاهی به «تین اب روی بار» تشبیه میکرد! و ه که در این قطعه چه دل انگیز با معشوقش راز و نیاز می کند:

بماه آسمان کردم نگاهی ، نمودم سخت فکر اشتباهی  
 کمان کردم که تو در آسمانی کشیدم نا کبان از سینه آهی،  
 ولی بعداً بشد بر بنده معلوم  
 که آن ماهست و تو بهتر ز ماهی!

در جایی دیگر گوید:  
 در فراق روی تو گردد دلم تنگ ای کلنگ!

چونکه با فقدان تو کارم شود لنگ ای کلنگ!



او کلنگ را بسیار نیکو مینواخت و آنچنان بنواختن کلنگ ابر از علاقه میکرد که اطرافیان برای بدست آوردن دل شاعر پیشه او وی را به مراسم «اولین کلنگ!!» که در آذربایجان کاملاً مدشده بود دعوت میکردند اوچنان باین کار عادت کرده بود که هر روز چند «کلنگ صبحانه!» و ظهرانه! و عصرانه! و «هوسانه!» میزد و که گاه بدش نمی آمد که بدخواهانرا نیز مورد تفقد قرار دهد و نیش کلنگی بر سر طاسشان فرود آورد که خود گفته است:

هر که آید این زمان با من بجنگ  
 میز نم من توی مغزش با کلنگ!

باری صدر اعظم کلنگی سر آمد «شعرا» معاصر خود بود و طبعی روان و قلمی آزاد عیان داشت و هر چه میخواست می توانست بگوید و بنویسد حال آنکه دیگرانرا چنین مواهبی نبود وی شاعری بود «شیرین سخن» و «خوش بین» وعده بسیار میداد لکن وعده اش بی عمل بود و سر مردم از دستش کچل!

او در این غزل نغز که با استقبال از خواجه شیراز ساخته درباره خود میگوید:

« فاش میگویم و از گفته خود دلشادم  
 با کلنگ آمدم و اهل کلنگ آبادم!  
 بسکه کم حافظه و گپیج و فراموشکارم  
 وعده هایم همه یکجا برود از یادم!  
 مردکی خواست زمن کاری و من در ره خیر  
 تا که جنبید بخود «کار بدستش دادم!»  
 درباره صدر اعظم کلنگی سخن بسیار است ولی همچنانکه همه نکته سنجان و صاحب دلانرا و قوف است «دست ما کو تاهست و خرما بر نخیل  
 لاجرم زبان در کام می کشیم و گفتار را ناتمام میگذاریم... شب خوش!  
 «هادیخان»



قهوه خانه شعرا کوبیس!

خواستیم قبل از خواندن شعر آقای ع - پاک نژاد ، سه چهارتا متک آبدار بهشان بگویم ولی چون دیدیم ایشان کمی ما را خجالت داده اند از سر تقصیر ایشان گذشتیم!

این شما و اینهم «رباعی» این آقا:

« هر لحظه که خسته گشتی از جور زمان  
 هر وقت که بی کیف شدی از دوران  
 پندی دهمت تو بشنو این پند ز جان  
 پولی بده ، توفیق بخور ، زود بخوان»

بر و بچه یه نون بخور صد تا  
 براه خدا بده که دوزار تمب باطل  
 نشده با شمرت فرستادی و ما را  
 «تمک گیر» کردی والا ...

بهر ترتیبی هست باید دندان روی جگر بگذارید و یک خط شعر آقای پاشائی را هم تحمل کنید:

« آن پر بیچهر که دوش از بر مارت  
 از کجا روغن نباتی خوردن ما را  
 فهمیده بود؟»

حتماً از اشعارت!

آقای قراضه الشعراء  
 که مسلماً از من هم قراضه هستند  
 از تبریز، با درس «تهران-سبذیان»  
 چند خط شعر برای ما فرستاده اند  
 که مؤید کله پو کشان میباشد:

گل سرسبد  
 بر تو باد از من سلام بی عدد  
 ای ستون دسته گل بر سر سبد  
 در سبد شعرم نگر در چاپ اگر  
 خصم میگردم بتو من تا ابد  
 بدتر از آن، کاردیگر میکنم  
 هم دلت آتش بگیرد هم کند  
 میفرستم یک حلب «روغن نبات»  
 تا سبب از کار کردن برفند!

تو شعر نفرست ، هر آشغالی  
 که دلت خواست «ا» بفرست ،  
 قبول داریم!

تا هوش و حواستون سر جاش نیامده و کیج کیجی میخورید شعر آقای حسین موسوی را هم بخوانید و اگر برایتان امکان دارد حواله اش را به « ماهی یکی ۲۰ تومن» بکنید:

« یکی رو بهی دید بی دست و پای  
 فوراً یادش به کا کا توفیق آمد»  
 - و اتفاقاً:

یکی هم رو بهی دید بی مغز و مخ  
 فوراً یادش به حسین موسوی آمد!

آقای کمال الدین ابی نونوا هم بنده را کچل کردند از بس شعر بیرون و پلا فرستادند.

« خدا را بر آن بنده بخشایش است  
 که نان رژیم ملو از کشمش است»  
 - وجود معنی در شعر بالا مثل وجود کرما در خجالت!

« ما زموک »

### فردا چکنی؟!!

با چنین بخت بد ، ای حضرت آقا چکنی ؟  
 بی تو ما غرق سروریم تو بی ما چکنی ،  
 گیرم امروز ز دستم تو « قسر » در رفتی  
 ای بلا دیده آفت زده فردا چکنی ؟  
 خواستی تا که ز آزار تو بردارم دست  
 ای بقر بان تو ، بیهوده تمنا چکنی ؟  
 گرمی این دم گرمت ز دم گرم من است  
 بی دم گرم ما در این شدت سرما چکنی ؟  
 با من غمزده بیهوده ممکن جنگ و نزاع  
 پنجه در پنجه غارتگر رسوا چکنی ؟  
 خواستی از من و از فتنه من بگریزی  
 مانده بودی توی این فکر که آیا چکنی ؟  
 لیک یکباره مهار تو گرفتم در دست  
 تا بگویم بتو : بیهوده تقلا چکنی ؟  
 تو که دم میزدی از مهر و وفا تا دیروز  
 ای جفا دیده سودا زده ، حالا چکنی ؟  
 آنقدر مشت بمغزت بزنم تا مردم  
 هی تگویند ؛ که با این بدویضا چکنی ؟  
 فرض کن مشکل تو یکسره آسان بشود  
 آخر این فکر نکردی تو که ما را چکنی ؟  
 گر زشب تا بسحر که نشینم بیروت ،  
 بی من ای عاشق ما تمزده تنها چکنی ؟

**اشکال**  
 گفت : شنیدی که وزیر باد کستری چند روز پیش که برای افتتاح خانه انصاف به « شهرضا » رفته بود در نطق افتتاحیه خود گفت :  
 « برای رفع اشکالات کارگران شهرضا با نخست وزیر ملاقات می کنم » ؟  
 گفتیم : مگر اشکال کارگران چه جور اشکالی بود ؟  
 گفت : لابد عدم ملاقات آقای وزیر باد کستری با جناب صدر اعظم کلنگی .

**تاتنگ!**  
 از قراری که خبر گزاریهایی خارجی میکنند بعد از اینکه «جان کنده» رئیس جمهور سابق آمریکا بدست کله کنده ها کشته شد ، برای اینکه جانسون رئیس جمهور جدید ینگه دنیا از شر مخالفینش در امان باشد و بلای کندهی بسرش نیاید ، مخفیانه دستور داد که اتومبیل کندهی را در کارخانه اتومبیل سازی فورد تعمیر نمایند و آنرا ضد گلوله اش کنند تا بتواند با خیال راحت در گوشه آن لم بدهد و بسیر و سیاحت بپردازد.

البته این فکر برای جلو گیری از حوادث احتمالی فکر بسیار خوبی است ولی ما پیشنهاد می کنیم که آقای جانسون برای حفظ جان خودش بطور کلی قید اتومبیل را بزند و از این به بعد سوار «تاتنگ» یا «زره پوش» بشود، چون هم قرص وقایع تر از اتومبیل است و هم محفوظ تر.



شمشیر خوردن که کاری ندارد، آنگه مثل ما تونست از همه جا تپیا بخوره درسته!



دستمزد؟!

درحاشیه اصلاحاتی که جدیداً از توی قالب در آمده بد نیست خبر زیر را که در روزنامه کیپان شماره ۶۰۸۶ چاپ شده بخوانید:

«مستراح احداث شد

جو فین شهر یار - .....  
یکی از اهالی بنام آقای احمدی تعهد کرد که مستراح چندینی در محل مستراح عمومی مخروبه احداث کند و در عوض کوه مستراح مخروبه باو تعلق داشته باشد. مراتب صورت مجلس شد و آقای احمدی نسبت بانجام تعهد خود اقدام کرد.

اگر بقیه مصلحین هم همینطوری دست به اصلاحات بزنند ..... همچو بقیه تفهیمی میشه بآینده مملکت امیدوار بود! فارسی سره!

حالا سری هم به روزنامه تیریز میزنیم و چند جمله سسکه انگیز! آنرا تحت عنوان «دو چیز تیر عقل است» عیناً برایتان میخوانیم: «دو عنوانی در شماره ۱۱۲۰

روزنامه اطلاعات خواندم و بر - خوانندگان آن روزنامه توصیه میکنم ... مطلب دیگری که نظر مرا جلب کرد اتفاقی بود که در تحت عنوان «ماجرای زنی» راجع بتا کسی ها که درباره آن در تیریز هم جگرها خون است.

روزنامه اطلاعات از قول رئیس پلیس می نویسد: تا کسی مسافر دارا راسوار نشوید ..

آفتاب تلخ هفت دست...

در یکی از شهرهای جنوب جناب شهر تار یک تابلوی شیک و غلطانه از بالای یک سوراخی دخمه مانند زده و بالایم نئون؟! و چراغ های رنگ و وارنگ به «فارسی و لاتین!!» نوشته:

آبریز گاه عمومی زنانه - مردانه

- اینومیکن عقل معاش! شعر بیمه!

معلوم نیست بیمه های اجتماعی، چه بسر آقای «خیام» آورده اند که ایشان را اینطور به پرت و پلا گوئی انداخته اند (البته این خیام با حکیم عمر خیام تومنی هقتصنار توفیر معامله دارد!)

باین چند بیت که با عکس شاعر و تفصیلات زیاد در شماره ۲۰ مجله ماهانه بیمه های اجتماعی چاپ شده دقت کنید:

«یا هو! قدر دانی از بیمه!

بیمه کارگر چقدر خوب است کار کنانش همیشه محبوب است از پرستار و دکتر و کارمند همه دلسوز کارگر هستند مرده را میکند همی زنده جان بر مرده دهد به آینه!

«نفت ششما سی»

نفت بروزن «رفت!» ماده ای است که عده ای از دانشمندان ا ینگه ای آنرا در اصل «نفت» می دانند!

نفت برای ایرانیان ماده ای است بدبو، سیاه، بد رنگ و متعفن و برای کشورهای نفت خوار از کلاب قمصر هم خوشبو تر است! بعقیده روان شناسان نفتی این ماده با ذات وجود و وجود ایرانی مغایرت دارد و مصرف آن برای ما خالی از اشکال نیست!

مهمترین مسئله ای که سالهاست توجه همه را جلب کرده «فرمول نفتی» است که اسمال نفتی نفت فروش سابق محله عرب با در کتاش بنام «ای نفت» بر پدیدت لعنت! می نویسد فرمول نفتی ایران چنین است: (آدامس x بادکنک = نفت) قرص

سرعت سیر نفت بیش از ۵۰۰۰۰ کیلومتر در ساعت است؟! بطوری که اگر ساعت ۲ بعد از ظهر در ته یکی از جاهای مسجد سلیمان باشد چهار بعد از ظهر همان روز در نیگه دنیا است!

تقریباً: «پیدا کنید در مقابل یک بشکه نفت چقدر آدامس باید تحویل گرفت? ..»

راه نمائی: قبل از حبل کردن مسئله بالا یکی توی سر خودتان بزنید دو تا هم توی سر خودتان! چوب کبریت

فرق ما و دیگران

فرق ما و دیگران این است که دیگران اول حزب درست میکنند بعد قدرت بدست می آورند ولی ما اول قدرت بدست می آوریم بعد حزب درست میکنیم.

بیمه افکنده سایه بر سر ما همچو آقا که هست رهبر ما تر خشکت کند به بیماری تا زبستر تو سر برداری زنده با ما مدیر عامل او حق کارگر دهد مو بر مو چونکه خیام ز بیمه شد زنده باش امیدوار رفیق به آینه «

- ولی با وجود همه اینها باز جای شکرش باقیست که بیمه های اجتماعی با حق بیمه های چپ و راستی که از کارگرها می گیرند این بابا را «بابا طاهر عربان» بشکرند و به «خیام» بودنش اکتفا کردند!

اعلان خرگی!!

مقابل اولین ساختمان وزارت دارائی و تقریباً مقابل درب اندرون مغازه الکتریکی بزرگی است که پشت و پیشش مجسمه يك الاغ با تریبیت (!) و تر و تمیز رامیان اسباب اثاثیه «برقی» خودش جاداده و به کردن الاغ اعلانی زده به این مضمون:

مشتریان عزیز من فروشی نیستیم!!

- با این حساب دیگه کسی نمیتونه به صاحب مغازه بگه: «خرت بچنده»!

«لیزابت تایلور» بزودی از «ادی فیشر» طلاق میگیرد و با عاشق جدید خود «ریچارد برتون» ازدواج میکند. خبر گزاریهای خارجی

آسیبا به نوبت! دکتر ممولی

ای بار پر بچهره و ای سلسله کیسو

اقتاده دلم در سر آن سلسله مو

لطف تو شده شامل مردان سیه چشم

از خوش طینت و از بد گل و بد خو

ما منتظر لطف تو هستیم بمولا

کی نوبت ما میرسد ای بار نکو رو?



حتی برای تنبیه شوهر، جاروی نپتون بهتر از جاروی قزوینی است!



زلفی چنین پر پیچ و تاب کی دیده؟ مگه موها شو با «ایورین» پیچیده؟



ممولی - جناب مرشد!  
کاکا - چیه بچه مرشد?  
- باسرما چطور می؟  
- میسازیم!  
- چه جور می؟  
- هیچی دیگه، فعلا که داریم باهاش کشتی می گیریم!  
- خوب تا حالا کدومتون بیشتر امتیاز آوردین؟

- البته و صد البته که سرما بیشتر امتیاز آورده چند روز پیش هم منو ضربه فنی کرد و همچنین پشتم را بشک رسوند که تا دوروز تونستم از جام بلند شم!

- جناب مرشد یک خبر پلیسی دارم که میگه «کفش وصله دار دزد را بدام انداخت»

- آره دیگه بچه مرشد! از همون کفش وصله پینه نیش معلوم شده که دم کلفت نبوده و آفتابه دزد بوده! والا کسی کاری بکارش نداشت!

- جناب مرشد شنیدم ماهی هم خیلی گرونه.

- خوب باشه! حالا میگی چیکار کنم؟ سوبلمه بخورم؟

- اهد! جناب مرشد! مگه تو نبود که همیشه داداز گرونی میزدی چطور شد بهواز «داد» رفتی؟! از «داد» نرفتم بچه مرشد، ولی میخوام ببینم گرونی وارزونیش برای من و تو که صنارتو جیمون پیدا نمیشه چه تأثیری داره؟

- جناب مرشد! میگن همین روزها ماهی شیلات بازار میاد و از قرار معلوم میخوانند طرز پختنش را ب مردم یاد بدهند.

- ایو الله! بچه مرشد! حالا که دارند طرز کباب کردن مردم را به ماهی یاد میدهند!

- جناب مرشد مثل اینکه تشنگی هم این روزها مد شده که یادت باشه هفت روز پیش بود که سروصدای یزدیها در آمده بود که یزد تشنه اصلاحات است و حالا هم بندر عباسی ها صد اشون در آمده که بندر عباس تشنه اصلاحات است.

- آره بچه مرشد بنظرم اگر همینطوری پیش برود فردا پس فرداست که از چهار گوشه مملکت فریاد «واعظا» بلند می شود!

- خوب جناب مرشد اجازه میدی باسطمون راجع کنیم بریم؟

- نه بچه مرشد، پاشو نیاز مرشد را از آقایون بگیریم!

- آقایون، نیاز مرشد را بدین خدا نیازتون را بده هر کی نداره از بغل دستیش قرض کنه!

اگه پول خورده ندارین، مرشد روتون رازمین نمیندازه تومنی و بیست تومنی هم قبول می کنه! حق پدر صلوات فرستویام مرزه! آلو زرد

داستان کوتاه :

صدر رحمت به

### «حسین گدا!»

زیر باران توی صف اتوبوس ایستاده بودم و گاهگاهی بطرف ته‌خیابان سرک می‌کشیدم تا شاید از اتوبوس نشانی ببینم!

کنار من یک آقای پیر عینکی ایستاده بود و در حالیکه بایکدست چترش را روی سرش گرفته بود، با دست دیگر روزنامه‌ای را تا کرده و مشغول خواندن خبری راجع به شرکت واحد بود. وقتی خبر را تا ته خواند روزنامه را لوله کرد و توی جیب پالتوش چپاند. کمی با طراف خودش نظر انداخت. مثل اینکه دنبال یک هم صحبت میگشت تا عکس‌العمل افکار خودش را در مقابل اخبار روزنامه باو بگوید. همینکه متوجه شد من دارم نگاهش میکنم جلوتر آمد، سرفه‌ای کرد و بی مقدمه گفت:

... مایک همسایه‌ای داشتیم اسمش «حسین گدا» بود خدا رحمتش کند، هر چه خاک آن با باست عمر شما جوانها باشد، «حسین گدا» وقتیکه از کرمانشاه آمد تهران یک کفشش نوحه میخواند یک کفشش سینه میزد (!) آسمان نانش بود و دریا اشکنه‌اش! شبها میرفت زیر چنار سوخته اما مزاده یحیی گونی‌اش را پهن میکرد و میخوابید و صبحها از خانه‌های اطراف برایش گوشت کوبیده سه‌شنبه مانده می‌آوردند و با یک تکه نان سنگک بیات سق میزد و دو ...

این بابا، سه سال آزرکار را همینطوری با عملگی و آب حوض کشی سر کرد تا دست آخر کمک راننده «دش عباس نامی» که کامیون داشت شد. چند ماه بعد تصدیق رانندگی‌اش را گرفت و با قرارمدار قبلی پشت اتوبوس «حسن آقا» که توی خط ۶ یعنی توی همین خیابان ری کار میکرد، نشست.

سه چهار سال اول را با هر بدبختی بود سر کرد تا توانست با قرض و قوله اتوبوس شورت حسن آقارا بخرد آقا، «حسین گدا» این اتوبوس را امروز خرید، چند وقت نگذشت که یک مرتبه دیدیم دختر اکبر خان گیوه فروش را هم گرفت!

چهار سال بعد همین «حسین گدا» از قبل همان اتوبوس یققرانی که کورس‌اش سه برابر کورس حالا بود یک خانه خرید. اتوبوس‌اش را فرو کرد، اتومبیل سواری خرید و دو سال بعدش هم در حالیکه چهار تا هم بچه داشت رفت مکه و شد «حاجی حسین»!

... حالا این شرکت واحد تون بتون شده با این وضع قاراشمیش، قیمت را که دو برابر کرده هیچی، کورسها را که نصف و ثلث و ربع کرده هیچی، اتوبوس‌های بنزینی و سالم را که به آتش - خانه‌های گاز و قبلی تبدیل کرده و

یکی ازو کلا در جلسه علنی مجلس گفت :  
« من که روی این را ندارم که به حوزه نمایندگی خود بروم . »

### سؤال

شعر نو!

از زبان توشنیدم چاکر مخلص  
که می‌گفتی میان صحن مجلس  
با خیجالت  
پیش ملت ،  
دبند رویش را ندارم  
تابسوی حوزه خود روی آرم



من سؤالی دارم از تو  
یک جوابی چاق کن آسان که میدانی، بدون اینکه از چاکر  
برنجی یا بریش من بخندی یا مرا از خود بترسانی سؤال  
چاکرت اینست :  
« رویش را نداری، یا که جایش را نمیدانی؟! »

۱۵۰۰ نفر از دانشجویان تقاضای معافیت از پرداخت شهریه را کردند.



لطیفی

دانشجوی پسر - بالاخره معاف شدم .  
دانشجوی دختر - از شهریه ؟  
- نه ، از نظام وظیفه !

### نکته

بماهی گفتند چرا ترا از عمق دریا بیرون می‌آوردند؟ گفت برای اینکه بهر اشاعلا برسانند ( البته از لحاظ قیمت ! )

میخورند ؟  
سوزن آقای  
پیر مرد عینکی بد جور روی خط افتاده بود و بنده هم بحکم ادب توی باران چند تا اتوبوس را ندیده گرفته بودم و مشغول گوش دادن به صحبتهای ایشان بودم ولی دیگر طاقتم طاق شده و پنجه‌های پایم سخت بیخ زده بود ! دست آخر طرف را متوجه ساعت کردم و او صحبتش را قطع کرد وقتی میخواستیم سوار اتوبوس شویم متوجه شدم ایشان از بس در افکار خودشان غرق بوده‌اند چتر را کج گرفته و یک جوی آب درست و حسابی از شانه راست تا دوپل شلوار مخلص راه انداخته‌اند !  
«ع - صف آشیان !»



### معلم

... یا ذوالجلال والا کرام و یاصاحب عزت واحترام، ترا بجان عزیز بچه‌ها، بین چی میگم و چی میخوام ، جان خودت میرم پشت بام، مناجات میکنم ظهر و شام، دلم بیقرار است و بی آرام، همچی که برج میشود تمام، حقیقتاً که دیریم دیریم دیرام !..

خداوند معلمی که کارشده، بار ما بارشده، معلم هیچوقت با تو میبیل سوارشده، کسی بماغمگسارنشد، پروردگارا اجیب ما همیشه بیمار، جورابهایی ما وصله دار، وعده‌هایی که میدهند پروار، ابلاغها خروار خروار اما پیش بقالی بی اعتبار (!) خودمان زردو تراز، زندگی بما زهر مار، آخر ما را بعلم و سواد چکاره !..

الهی ! بچه‌ها را علم و سواد می‌آموزیم ولی خودمان بکلی می‌سوزیم بدیگران راستی و شهادت تعلیم میدهیم ولی خودمان از چنگک ناراستیها نمیریم. وقتی می‌خواهیم

### کاریکاری!

«هر هفته بقید قرعه به پنج نفر از کسانیکه جواب درست جدو نهای توفیق هفتگی را برای ما بفرستند پنج اشتر الكشماه هاهمانه توفیق جایزه می‌دهیم .»

### ذوق تو امتحان کن!

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۹	۳	۷	۲	۴	۸
۳	۷	۲	۵	۱	۹	۴	۸
۵	۱	۹	۳	۷	۲	۴	۸
۳	۷	۲	۵	۱	۹	۴	۸
۵	۱	۹	۳	۷	۲	۴	۸
۳	۷	۲	۵	۱	۹	۴	۸
۵	۱	۹	۳	۷	۲	۴	۸

### قطاری :

۱- شکار روغن نباتی! - پارچ  
۲- خپله ۲! - بازی شیشه شکن  
۳- کمپوت شیر! - بگوش  
۴- خر باید خواند ۴- مزه‌ای  
۵- که قاطی شده - به اجناس  
۶- نشکن می‌گیرند ۵- رهق -  
۷- چوب بلالی که بالاش را  
خورده‌اند! ۶- گل انار  
کوچولو ۱- از زدنیا!

۷- آلانگک دولنگک اسب - رئیس جمهور عالم! ۸- روزی ری نکرده!  
- مانیکور خاله زنکها!  
چناری :

۱- مار پرسرو صدای زنگ زده! ۲- افسار ماشین - نوعی  
جاده ۳- کلون لباس! - قهرلطف! ۴- اسباب حفظ آبروی حیوانات  
دمدار! ۵- چاقالوی آلونبدیده! ۵- کوچترین کوهها که درین حال  
از تمام هم جنسهای خودش هم بزرگتر است ۶- ممه زمین! - روززدا  
- خنجر خرورده! ۷- از آنطرف «کیلر» دسته دار است! - کاسب  
دعا فروش! ۸- کیسه کش آبله روی پا!

### حل جدول شماره ۳۶

قطاری : ۱- ارتجاع ۲- کاسه ۳- بیخ - کم - من ۴- گیس  
- کار ۵- وان - رسم ۶- لر - فش - تن ۷- کسادی ۸- زرخندان  
چناری : ۱- انگولک ۲- خیار ۳- رك - سن - کن ۴ -  
تاك - فش ۵- جسم- شاد ۶- آه- كر - دا ۷- ماست ۸- هنر مند.

### اسامی برندگان جدول شماره ۳۵

۱- تهران : آقای محمد حسن زیادلو ۲- مشهد : آقای جعفر  
اشکان ۳- تهران : آقای حسن خردمند ۴- لنگرود : آقای ابراهیم  
معبودی ۵- تهران: خانم مهین قاسمی.

### اسامی برندگان جدول شماره ۳۶

۱- کرمانشاه : آقای علی پرداختی ۲- تهران : آقای منوچهر  
عطاری ۳- کرمان : آقای سعید حمیدی ۴- تهران: خانم رشیدی  
ثابت ۵- آبادان : آقای محمد سواد کوهی .



میناب :

آدمه گدایی!

ساختمان اداره دارائی میناب از اشیاء عتیقه ایست که باید در موزه نگهداری شود ولی اشتباهاً در جای فعل خودش باقیست! این ساختمان بطریقۀ سوپر پاناورژن! ترک خورده و چیزی نماند که طاقهای آن برای ملاقات با سرکارمندان و مراجعین از بالا بیائین نزول کند! تاکنون هرچه شکایت کرده ایم ترتیب اثر داده نشده و مشکل اینجاست که هیچکس باور نمی کند. این ساختمان مخروبه اداره دارائی است و حدس میزنند که «اداره گدایی» باشد! «میناب: رضوانی»

خرمشهر:

بازهم نان

کاکاجون سلام. (مامانم گفته هر جا میری اول سلام کن!) از سده سه شهرتاری تنها گرفتاری ما (بجز بقیه گرفتاریها!) وضع نان این شهر است که توی آن شیشه خورده و سقز پیدا میشه لطفاً باولیا امور بفرمائید، لطف کرده بجای اشیاء فوق توی نانها خاکه ذغال و منقل بگذارند که در این فصل بدر بد بخورد. خدا سایه شهرتار را از سر مردم این شهرستان کم کم نکند!

کاکا - پسر، کله ات بد کله ای نیست ولی کله شهرتار بهتر از کله توست چون توی نونها سفر گذاشته که مردم بجوند و از بیکاری نجات پیدا کنند!

آبادان:

حق و حساب!

نمیدانم چطور است که ما مردم اصولاً با حق و حساب دنیا می آئیم و با حق و حساب از دنیا می رویم! روز اول که دنیا می آئیم قابله علاوه بر پول خودش یک حق و حساب جدا گانه از بابای بیچاره می خواهد!

روز حمام زایمان «زن اوستا» حق و حساب می گیرد. توی مدرسه و توی دانشگاه حق و حساب گرفته میشود و وقتی هم که دور از جان همه تان مردم، آنجا هم با گرفتن حق و حساب آدم را بختک میسپارند! و چون این حق و حساب با خون ما عین شده در آبادان برای اینکه این رسم ملی! بیشتر نشان داده شود حق و حساب رواج عرفی دارد!

یزد :  
« یزدنه فرمانداری کل است و نه تابع استان، از این رو کسی نیست که بخواسته های مردم توجه کند. کیهان شکر! زرد آ لوعنک  
ایکه اندر یزد سکنی کرده ای نیست گرا آنجا کسی مسئول تو، جای شکوه شکر می باید کنی چونکه نهدبار، کس، بر کول تو»

فرضاً اگر بخواید برای ملاقاتی پسرعمویتان که دیپلمه بیکار بوده و توی خیابان عوض گدا او را به اردوی کل برده اند بروید، تاحق و حساب دربان مربوطه پرداخت نشود حق ملاقات ندارید! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! «آبادان: الف - شاهپوری» شیراز :

تاوبندی!

سلامتی شما! گداها در این شهر بقدری زیاد شده اند که فقط یک سندی که دارند آدم تا بخواید از یک خیابان رد شود آنقدر پاچه شلوار و س آستین و یقه کت و پیراهن آدم را می چسبند که آدم از ریخت و قیافه میافتد و همرنگ خودشان میشود!

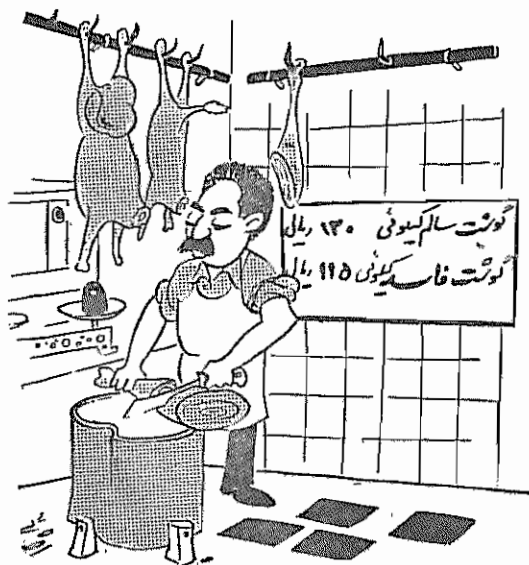
من نمیدانم مسئولین امور توی خیابان چطور می بایند گداها «تا» میکنند؟ شاید هم استغفر الله زبونم لال موضوعی بین آنها مطرح باشد! شیراز - بچه زرافه خراشه فارس :

اندرمزایای اتوبوسهای مسافربری!

از مزایای اتوبوسهای مسافربری اینجا هر چه بگویم چرند گفته ام! ولی با این حال میگویم! ۱- عرض شود بخدمت شما که سرعت اتوبوسها بقدری زیاده است که مسافرین میتوانند هر جا که خواستند پیاده شوند و هر کاری دارند انجام بدهند دوباره در جای خود سوار شوند یعنی طبق معمول

بraz جان :

« در برازجان بمردم گوشت فاسد میفروشد »



( بدون شرح )



- صد دفعه بهتر گفتیم عجله نکن. اگر میگذاشتی هفته آینده میخریدی ۱۵٪ کمتر سرت کلاه میرفت!؟



قول و قرار

رفت مردی متجدد زبکی شهر به شهری دیگر و بافت مکان در هتل و کرد در آنجا چمدان باز و ز آغاز که محتاج به کارسن شد و میخواست که او را ببر خویشتن احضار کند دید در آنجا نبود زنگ برخواست ز جای خود و کردید روان پیش مدیر هتل و گفت اطاعتی که بجا کرده تسلیم بکل فاقد زنگ است و خبر کردن اشخاص بی سخت بود. زود بگوئید که تا نصب نمایند یکی زنگ درین جا که چوم محتاج به کارسن شوم و زنگ زدم، زود شود حاضر و هرگز نکند، هیچ درنگی. زان مسافر چوم مدیر هتل این مسئله بشنفت بدو گفت که امروز بسی زنگ گران است و چنین است و چنان است و هتل بنیه مالیش بدان قدر قوی نیست که فی الفور دهد گوش به فرمایش هر مردی و پولی بدهد در پی هر حرف جفگی. مشتری چونکه شنید این سخنان! هیچ دگر دم نزد و رفت سر جای خود و از پس یک ساعت دیگر دوسه تا تیر بینداخت. مدیر هتل از جای خودش جست و هراسان شد و ترسان شد آمد که ببیند چه کسی مرتکب این عمل زشت شده، بعد که فهمید، که پرسید است بپیش آمد و توپید و پرسید که « این کار چه کاری است که سرزد ز شما؟ » گفت: « شما بیجهت آشفته نباشید و ترسید، که اصلاً خطری نیست، فقط قول و قرار است میان من و کارسن که چو محتاج به ایشان بشوم چون نبود زنگ، سه تا تیر بیندازم و اکنون که صدائی بشنیدید همان است که انداختام بنده فشنگی»

چون مدیر هتل از مرد مسافر بشنید این سخنان، گشت پریشان تر و ترسید که آن مرد بهر لحظه شلیکی بکند، زود به فراش هتل گفت که فی الفور بهر طور شده رویدر دکه برقی کند و آورد او را به هتل تا که مگر نصب کند بهر چنان آدم کم حوصله زنگی، هدهد میرزا

پی خبری فرهنگی!

وزارت جلیله معارف تصمیم جدی گرفته که سپرده بانکی دشر کت چاپ کتب درسی را توفیق کند و مسئولین شرکت مزبور را بانها تم تجاوز بحقوق مردم، تحت تعقیب قرار دهد. خبرنگار کتابی ما با توجه به مطلب فوق اظهار عقیده میکند که افسوس و صد افسوس که وزارت معارف تا امروز که سه ماه از سال تحصیلی میگذرد از تجاوز مسئولین شرکت چاپ کتاب درسی به حقوق مردم، بهیچوجه خبر نداشته و از کمبایی و گرانای کتابهای کلاسیک فی الواقع بی اطلاع بوده و الا قبل از آنکه حضرات مرتکب تجاوزی بشوند جلوی آنها را میگرفت.

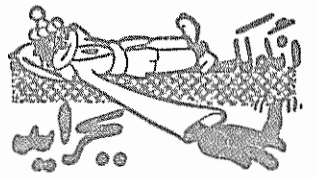
در اینجا ماهی حلوی چشم همه صید میشود و بنقاط دیگر فرستاده می شود و اخیراً در اطباق بازرگانی بندر پهلوی پیشنهاد شده برای آنکه مردم بتوانند ماهی بخورند هر ماهی را بکنه های کوچک تقسیم کنند و بفروشند! ما اهالی بندر پهلوی ضمن عرض تبریک بکله بی موی مسئولین امر، پیشنهاد می کنیم حالا که در مورد ماهی این تصمیم بکر و عاقلانه را گرفته اند نظیرش را هم در مورد چیزهای دیگر عملی کنند مثلاً برای آنکه مشکل بیکاری حل شود چون در ادارات مز خالی برای کسی نیست، میزها را تکه تکه کنند و بهر نفر یک تکه بدهند و همچنین برای آنکه فقیر بیچاره ها بتوانند لباس داشته باشند هر یک تکه لباس را بقطعات مختلف تقسیم کنند و بپاره بدهند و تمام مشکلات را حل کنند!

« پهلوی چی! »

خواهش!

مدتهاست که یک تخته سنگ بطول ۳۰ متر شکاف برداشته و هر لحظه در خطر خراب شدن است و برای رسیدگی باین موضوع هیئتی مرکب از چند نفر بما کو عزیمت کرده اند. گویا قرار است این هیئت پیش تخته سنگ بروند و از آن خواهش کنند که فعلاً از خراب شدن و فرو ریختن دست بردارد تا بعداً « بیلزم »





سپیدوسپاه - بزودی هولوود  
فیلمی از زندگی مادام نهو تهیه  
خواهد کرد و ممکن است بخود  
مادام نهو پیشنهاد شود که در این  
فیلم بازی کند .  
گشتمیز خانوم - اون که بقدر کافی  
برای هموطنباش فیلم بازی کرده !  
گیهان - اجازه میدین تقدیمتون  
کنم ؟ فقط یک مشت ...  
کاکا - فوتینا ! تابخوای یک مشت  
تقدیم کنی دوتا اردنگی تحویل  
می گیری !  
تهرانمصورود کتر «خوشنویس»  
متخصص «بیماریهای روانی»  
ممولی - و کتر روانشناس ، متخصص  
«خوشنویسی» !  
سپیدوسپاه - کجای کرانت  
برای چهارمین بار ازدواج می کنی .  
کاکا - آدرسش بوده تا یه قوطی  
روغن نباتی براتن بفرستیم !  
اطلاعات هفتگی - جینا اشتباه  
«ای» میکند .  
ممولی - آره ، آره به دفعه هم قرار  
بود بمن «لب» بده ، اشتباهاً «لب»  
داد !  
با شاه - پرونده گونی بافی رشت  
بوزارت اقتصاد رفت .  
توفیق - با ماشین رفت پایباده ؟  
اگونیومیست - دیوارها گوش  
دارند .  
توفیق - بزنی تو کوشش !  
اطلاعات - امسال سفره مردم  
تهران از غذای ماهی خالی است .  
کاکا - مثل هر سال !  
گیهان - تیم بوکس ایران دوم  
شد .

ممولی - آره ، مثل اینکه کتک  
خورمون خوب شده !  
پیغام امروز - یکی از وکلا  
گفت فایده این نمایندگی چیست ؟  
کاکا - ماهی چهار هزار تومن حقوق !  
پست تهران - شهردار جدید  
تهران بزودی تعیین میشود .  
انگولکچی - بابا بگو دوست نگه دارید  
تابک نفس راحتی بکشیم ، بعد !  
مرد مبارز - برای شما خوانده  
و شنیده ایم .  
کاکا - حالا که اینطور ماهم برای  
شما خورده و آشامیده ایم !  
مجله رادیو - با این مرد چکنم  
ممولی - ازدواج !  
امید ایران - و یکن میگوید  
این پنج نفر خاله های من هستند  
که محبت آنها برای من فراموش  
نشدنی است .  
کاکا - قربون خانته بری !  
گیهان - بزودی کردن «کاکج  
میشود .  
انگولکچی - دستها که کج بود .  
حالا نوبت کردن ها رسیده !  
سپیدوسپاه - خارجیبای مقیم  
ایران چه می کنند ؟  
ممولی - زندگی !  
امید ایران - شما سالی یک

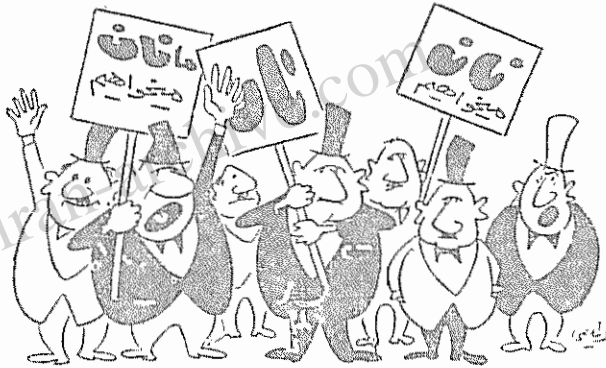
### دنیا ندیده !

ای طفل پنج ماهه من ، غم ندیده ای  
زیرا هنوز محنت عالم ندیده ای  
بی نان نمانده و عقب نان نرفته ای  
زخمی نگشته ، منت مرهم ندیده ای  
سبیلی زدست عمه چغندر نخورده ای  
ظلم و اذیت از ننه شلغم ندیده ای  
شیری که میتخوری تو ، ز پستان مادر است  
شیری که بدتر است ز هر سم ندیده ای  
آن شیر ماستوریزه ! که گوئی نموده اند  
بهر خلاکت تو فراهم ندیده ای  
ننهاده ای ز خانه برون پای خود هنوز  
صدها هزار چهره درهم ندیده ای  
پیش خسان ، که هیچ ندارند غیر زور ،  
بیهوده گردن همه را خم ندیده ای  
اسفندیار دوره خود نیستی هنوز  
تدبیر و دست و پنجه رستم ندیده ای  
هر گوشه را درست چو صحرای کربلا  
هر ماه را چو ماه محرم ندیده ای  
در هر طرف ، زمیننا ظلم و ستمگری  
بهر یزید و شمر فراهم ندیده ای  
از حال و روز جامعه آگاه نیستی  
وضع خراب و غیر منظم ندیده ای



«خروس لاری»

در تشکیل حزب جدید آقایان وزیران ، نمایندگان مجلسین ،  
اعضای فراکسیون پارلمانی «مترقی» و عده ای از معاونین و مدیران کل  
وزارت خانه ها شرکت دارند



از علائم ظهور حضرت !!

### کارهای با اهمیت دار (!)

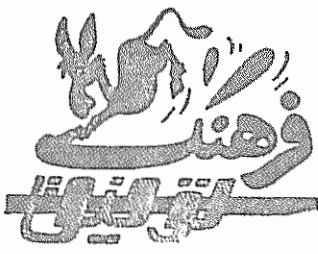
پنجمین کنفرانس اوپک در  
ریاض تشکیل میشود . کارهای  
مهم این کنفرانس عبارتند از :  
انتخاب دبیر کل و تصویب بودجه .  
«خبرگزاری»  
توفیق : اولادینش که این  
باشد وای به آخرالخرینش ! ولی  
باهمه این احوال هیچ بعید نیست  
که در کنفرانس های بعدی اوپک  
کارهای با اهمیت دارتری (!) انجام  
شود . مثلاً اعضای اوپک با هم  
آشنائی پیدا کنند !

### معاملات برقی

آقای مهندس لکستانی  
چندروز قبل بخبرنگاران  
جراید گفتند : «اخیراً طرحی  
تهیه شده است که از سفیدرود  
بتهران برق آورده شود» . اگر  
این حرف آقای مهندس لکستانی  
مثل برق تهران «لک زده» نباشد  
باید سازمان برق طرح دیگری  
تهیه کند که برق سد کرج هم به  
سفیدرود برده شود چون  
بالاخره اهالی شمال هم به برق  
احتیاج دارند .

### نیات نظر !!

تاز کیها حزب کژدم اعلامیه ای  
بمضمون زیر در روزنامه ها منتشر  
کرده است :  
«بقرار مندرجات بعضی از  
جراید نام عده ای از افراد حزب  
مردم که حتی تا این تاریخ حق  
عضویت حزبی را هم پرداخته اند  
در ضمن اعضاء جمعیت سیاسی  
دیگری دیده شده است .  
کمیسیون تشکیلات حزب  
مردم مراتب را با اطلاع این عده  
میرساند تا در عرض یک هفته با مراجعه  
باین کمیسیون وضعیت حزبی خود  
را روشن کنند ، در غیر این صورت  
بموجب اساسنامه حزب مستعفی  
شناخته خواهند شد»  
با این ترتیب حزب کژدم  
خواستار است که از ورود اعضاء این  
حزب به حزب های دیگر جلوگیری  
کرده باشد ولی بعقیده ما خدرا  
خوش نیاید که با اعضاء حزب  
اینقدر غیر عادلانه رفتار شود چون  
حضرات از در حزبی شدن منظور و  
مقصود خاصی ندارند بلکه اینها  
آمدند صبح توی کژدم اسم نوشتند  
که سرشان گرم شود ولی دیدند  
بعد از ظهرها بیکارند و حوصله شان  
سر میرود این بود که رفتند در حزب  
جدید هم برای عصرها نام نویسی  
کردند تا هم وقتشان بیهوده تلف  
نشده باشد و هم با بیکاری مبارزه  
کرده باشند .  
کاکا توفیق - ما بشما قول  
میدهم که اینها اگر درده تاحزب  
دیگر هم عضو بشوند ، کو چکترین  
تقدیری در عقیده شان داده نشود !



- کلنگ : شلول مدر اعظم !
- «بیکاری» : فراد انترتین
- کارها
- گاز اشک آور : روزه خوان
- نامرئی !
- جیب کارمند : آشیانه
- عنکبوت !
- «ع - دبیر»
- فتقی بند : جرئیل حاجرها !
- سینه بنده : بار کن خوشبخت !
- «ناصر آقا - لاغر»
- سنجاق : انز کیسون کاغذ !
- باد گستری : مقبره خانوادگی
- پرونده ها !
- «زوز ریح»
- تخمه خربزه : پسته فقرا !
- آستر : زیر شلواری کت !
- سوپ : آش زوار در فته !
- وصله : مهر «فقارت» !
- ح - فرهادیان
- سیمار : چیزی که ما میخریم
- ورقهای کشند !
- میرزا ننگدون
- فرهنگ قسطنطنیه !
- دانشجو : آدم قسطنطنیه !
- اتوبوس : قطار قسطنطنیه !
- الکن : سخنگوی قسطنطنیه !
- جمعه : سه ماه تعطیلی قسطنطنیه !
- کلنگ زنی : اصلاحات قسطنطنیه !
- «مسعود»

### قافله لنگ

مدیر کل فرهنگ استان تهران اظهار فرمودند :  
ما هنوز ساختمان مناسبی برای دختران داوطلب  
آموزگاری پیدا نکرده ایم و در جستجوی محل هستیم ...  
و مدیر کل فرهنگ استان توفیق در جواب فرمودند :  
... این رشته سردراز دارد چون روزی روزگاری که  
محل مناسب هم پیدا کردید خواهید گفت :  
ما هنوز دختر داوطلبی برای آموزگاری پیدا  
نکرده ایم و در جستجوی دختر داوطلب هستیم زیرا  
دخترهای داوطلب قبلی همه شوهر کرده و هر کدام  
دارای سدهار بچه قدو نیمقد هم شده اند !

« وزیر کار گفت همکاری کارگران ووزارت کار باید پیش از این باشد.»



کارگرها - قربان ، شما کارشو پیدا کنین ، همکاریش با ما !!



**تبارت مجلس شلم شوربا**  
**سر لشکر نکو زیاد - دولتہا**  
 باید نہایت کوشش را در رفع نیازمندی های استانہا و شہرستانہای دور دست بنمایند .  
**کاکا -** بہ! بارک اللہ! فقط ہمین یک کار دولت ہوندہ بود؟ بنظر من اگہ ہیچی بہتون نگہ فردامیکن دولت باید پول توجیبی ہم بمردم بدہ ... ما الان میدانیم کہ نیازمندی - های مناطق خودمان چیست ولی باید از آن نتیجہ بگیریم .  
 - شما کہ قبلاً نتیجہ گرفتید! ... اگر نتیجہ نکر فتم بندہ روی این راندارم کہ بحوزہ نمایندگی خودم بروم!  
 - خوب، ہمین جا تشریف داشته باشید . آب و ہواش بہتر از جاہای دیگرہاس!  
**تبارت قاطی باطی شلم شوربا و دعا و ثنا**  
**مهندس پیازی -** (خطاب بہ سناتورہا) آقایان بمنزل خودتان خوش آمدید .  
**ملت -** اختیاردارین، ہمہ چی مال خودتونہ، ما کہہ در مقابل آقایون صاب خونہ نیستیم!  
 ... اغلب آقایان محترم در اینجا یادگارہای زیادی دارند .  
 - بیاد کارنوشتم خطلی زدلتنگی در این زمانہ ندیدم و کیل یکرنگی ... در این قبیل جلسات موضوعی کہ بیش از ہر چیز اہمیت دارد آنست کہ نمایندگان در مجلس بر اثر تماس بیشتر با یکدیگر آشنا خواہند شد .  
 - بی زحمت یک جلسہ ہم تشکیل بدہید کہ و کلا با مولکین خودشان آشنا بشوند؟!  
 ... و بالنتیجہ بین نمایندگان مجلس سنو و مجلس شورای ملی بیش از پیش تفاہم بوجود خواہد آمد .  
 - مگر خدای نکرده عدم تفاہمی ہم وجود داشت؟!  
 ... بندہ خیال میکنم کہ در بین تمام ادوار گذشتہ مجلس سنا و مجلس شورای ملی دورہ حاضر را میتوان بہترین دورہ از نظر ہمکاری دو مجلس بحساب آورد .  
 - اونو کہ بعلم از تصویب کردن ۶۰۰ لایحہ در یک جلسہ شون معلوم بود!  
**«تبارت مجلس شلم شوربا»**  
**محدث زادہ -** کارگران قالی باف در بدترین شرایط زندگی می -

کنند و از ۳ ہزار کارگر قالیباف ۴۳ نفرشان از مزایای قانون بیمہای اجتماعی استفادہ میکنند.  
**کاکا -** خوشا بسعادت سی و چہار ہزار و نہصد و پنجاہ و ہفت نفر بقیہ!  
 ... من از روی مولکین خود خجالت میکشم وقتی کہ می بینم قدمی در راہ رفاه آنها برداشته نمی شود .  
 - از رفقا تون یاد بگیرید!  
**امیر افضلی -** بندہ میخواہم عدم رضایت خود را از دستگاہہای دولتی اعلام دارم .  
**کاکا -** بارک اللہ بہ مشد حسن!!  
 ... آقایان وزرا ما را می - پذیرند ولی مدیر کلہا و رؤسا ما را نمی پذیرند و میگویند «کمسیون داریم!»  
 - قربون نالہهای دلت برم، برادر!  
 ... برای یک کار جزئی، مثلاً گرفتن یک نامہ، ما کہ نمایندگان مردم هستیم باید دہ پانزدہ روز در ادارات دوندگی بکنیم .  
 - تازہ، چیخ شدہ درست و حسابی .  
**«تبارت مجلس دعا و ثنا»**  
**صدر اعظم -** دولت وظیفہ دار اجرای قوانین است .  
**کاکا -** قربان «وظیفہ داری» اش را میدانیم ولی «وظیفہ دانی» اش را چہ عرض کنم!  
**بہاداری -** تنها زمین دادن، زندگی زار را تأمین نمیکنند .  
 - پس چی؟! رویہ کہ میدن، آستر ہم میخواہد!  
**«تبارت مجلس شلم شوربا»**  
**دکتر شادمان -** لایحہ استفادہ با زحمت زیاد تہیہ شدہ است ولی متأسفانہ موج بزرگی از ناراحتی در میان کارمندان بوجود آورده است .  
 (نمایندگان - کاملاً صحیح است)  
**کاکا -** خوب کاری ندارہ، فوراً بہ موج شکن برای لایحہ خریداری کنید!  
 ... دیروز کہ برای کاری بہ وزارت دارائی رشتہ بودم عدہ زیادی از کارمندان دولت دور مرا گرفتند .  
 - آہای ... کی بود میگفت «فایدہ این نمایندگی چیہ؟!»

**بقیہ وزارت آقای معلم نقاشی**

سرو کار ندارد!  
 برنامہ اش ہم درست برخلاف وزیر ورزشکار قبلی، عبارت خواہد بود از حذف کامل ورزش از برنامہها و توسعہ آنچه کہ با رقم وعدہ سرو کار دارد!  
**برنامہ این بزرگووار از این قرار است:**  
**شنبہ: زنگ اول: حساب:**  
**زنگ دوم: جبر زنگ سوم:** ہندسہ، زنگ چہارم: رسم زنگ پنجم مثلثات!! بقیہ ہفتہ نیز چیزہائی از ہمین قبیل .  
 وزیر ریاضی دان، رشتہ بندی فعلی دبیرستانہا را بطور کلی ہم میزند و فقط رشتہ ریاضی را باقی میگذارد کہ البتہ در دبستانہا ہم وجود دارد!  
**«تذ»** اوہم حمایت از اشکال و ارقام سر کیچ کنندہای است کہ گاہی بہ سرسام منتہی میشود!  
**وزیران شیمی دان، معلم خط (!) معلم زبان، معلم تاریخ و جغرافی،** ہر کدام برای خود برنامہای تعیین میکنند کہ فقط ہدفش اشاعہ رشتہ مورد توجہ و علاقہ آنهاست تا! بنگہ فوتبھی رسیدہ **وزارت آقای معلم نقاشی!**  
 باز بازار هنر رونق میگیرد! ہمہ زنگہا را کل و بلبل و طرح و شکل پر میکنند، سردر مدرسہها باید کاشی کاری باشد آنہم پر از نقش و نگارہای خیرہ کنندہ؟! سبکهای کویسہ و امپرسیونیسم و یکصدویست و چہار «ایسم» دیگر رواج پیدا میکنند و رؤسای ادارات و مدارس ہمگی «نقاش باشی» از کار در میانند و اینجاست کہ می بینید فلانکس برای اولین بار در تاریخ احرار پست ریاست، بہ کلاسہای نقاشی میروہ از این زاہ بمقصود میرسد!!  
 \* \* \*  
 حالا شما پیش خود مجسم کنید کہ «معلم موسیقی» چہ نقشہای میکشد؟ «معلم کار دستی» چہ کارہا بر میآید؟! و خواہید دید کہ ہر چند یکبار باید برنامہها عوض شود و در اینصورت است کہ چون «ہر کس بفکر خویش است»، اگر کوسہای ہم روی کار بیاید «بفکر ریش خواہد بود!» و خواہد گفت کہ محصلین و حتی محصلین مدارس ابتدائی (۱) باید برای خود ریش مصنوعی بگذارند و ریش و قیچی را ہم بدست وزارت خرچنگ یعنی وزیر خرچنگ کوسہ بسپارند!!  
**«ش-ترو»**

**نکتہ**

لا بد شما ہم میدانید کہ مملکت ما معدن آهن زیادی دارد . چند سال پیش حضرات میخواستند، از طریق احداث کارخانہ ذوب آهن این آهنہا را آب کنند، دیدند نمیشود، رفتند آنرا با آدامس و بادکنک تاخت زدند و از طریق بازرگانی آبش کردند .

**تصمیم خطرناک!**

طبق نوشته روزنامہها چند روز قبل هنگام بازدید سرپرست شہر تارای از شہر تارای شمیرانات، مأمورین آتش نشانی خواب بودند، ناوہا گرانفروشی میکردند و مأمور اجرائیات سر خدمتش نبود!  
 ولابد مقام سرپرستی بایدین این سہ منظرہ زیبا عصبانی شدہ و تصمیم جدی گرفتند کہ از این پس اولاً ہیچ جابدون اطلاع قبلی برای بازدید نروند و ثانیاً در بازدیدہای ادارای از کفش «تخت لاسٹیکی» ہیچ وجہ استفادہ نکنند!



مرد - بین عزیزم ارات چی آوردم؟!

«... تقویت و حفظ آثار هنری و ملی...»  
 (بجای حزب، موزہ ایران باستان و ادارہ صنایع مستظرفہ درست کنند!)  
 «... توسعہ صنعت نفت...»  
 (آخہ نہ اینکہ الان وضع خیلی خوبہ میخوان ہمین وضعیت را توسعہ اش ہم بدہند!)  
 «... جلب سیاح...»  
 الحمد للہ کہ یک مؤسسہ دیگر جلب سیاحان ہم تاسیس شد!)  
 البتہ خوانندگان عزیز باید بدانند کہ ما فقط با اندازه یک سوزن از مرانامہ را نقل کردیم، چون اگر میخواستیم مابقی مرانامہ از قبیل: **توسعہ اقتصاد صنعتی کردن کشور... نو سازی شہرہا!** و غیرہ را برای شما رونویسی کنیم مثنوی ہفتاد من کاغذ میشد .  
 البتہ انجام این کارہا خیلی خوب است، ولی چیزی کہ برای ما بصورت معما در آمدہ اینست کہ دولت و مجلس کہ دست خودشانست کسی ہم کہ جلوی دستشانرا نگر فتم .  
**۳۱ آقایان میخواستند این کارہا را بکنند، خوب بکنند دیگر حزب درست کردن و شعار دادن نمیخواستند!**

**دو گلہ ہم ما بگوئیم!**  
 ہفتہ گذشتہ مرانامہ حزب «جدید الاثشار» ایران نوین در روزنامہها چاپ شد و از شما چہ پنهان کہ ما حداقل دہ دوازده مرتبہ این مرانامہ را از سرتا پا و از پا تا سرتا پا خواندگان سوادمان در اثر بارندگیہای چند روز پیش نم کشیدہ بود چیزی دستگیرمان نشد . این بود کہ تصمیم گرفتیم کہ مرانامہ مزبور را جلوی چشم شما خط بہ خط و کلمہ بہ کلمہ نقل کنیم و آنچه را کہ ما بکمک عقل ناقصمان از آن فہمیدہ ایم بنویسیم تا ببینید درست میگوئیم یا نہ:  
 عرض شود بحضورتان کہ مواد مہم مرانامہ عبارت است از:  
 «... تأمین بہداشت عمومی، بر خورداری از وسائل درمانی و مراقبتہای پزشکی، حمایت در مقابل بیکاری، نقص اعضاء، پیری و حوادث»  
 (ما کہ نفہمیدیم این «مرانامہ» است یا «بیمہ نامہ»؟! در ہر صورت بنظر ما احتمال «بیمہ نامہ» بودنش بیشتر است چون بقول کاکا توفیق آقای «من سور» مؤسس این حزب مدتی در شرکت بیمہ کار میکرد و بہ امور بیمہ جاتی وارد ترند تا بہ امور حزبی و سیاسی).

شمارہ سیزدہم مجلہ صرفاً فکاهی

**روز بیخ با سنا**

منتشر شد

بہای ۱۰ ریال از روزنامہ فروشہا بخرید

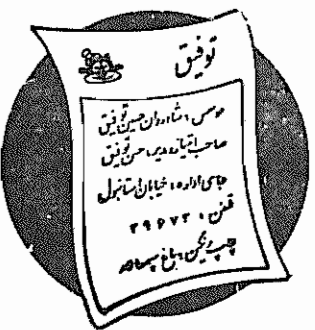


بازیکان بترتیب ورود به صحنه:  
 «ایران» در نقش: «پیرزن»  
 «نفت» در نقش: «درخت خرما»  
 «کنسرسیوم» در نقش: «کلاغ»  
 «اوپک» در نقش: «قاضی»

... به «پیرزن» بود به کاب داشت. درخونه شم راه آب داشت، به دونه هم «درخت خرما» داشت، درخت خرماش روزی به دونه «خرما» میداد. این خرماها آبش بود و نونش بود، ایش بود و اوش بود، رخت تابستونش بود، ذغال زمستونش بود و خلاصه هستش بود و نیستش بود.

یه «کلاغه» هم بود که هر روز میومد اون به دونه خرما رو نوک میزد و میبرد.  
 پیره زنه بهش زور نشست و رفت خونه «قاضی» گفت:  
 - قاضی چون عرضی دارم، دل پر دردی دارم.  
 قاضی گفت:  
 - نه چون عرضت چیه، دل پر دردت چیه؟  
 پیره زن گفت:

- قاضی چون چی بگم واسهت، به قاضی چون چی نکم واسهت، به درخت خرما دارم، که روزی به خرما میده این خرماه آب منه این خرماه تون منه، این خرماه اون منه! این منه، این خرماه اون منه! خلاصه، هست منه و نیست منه اونوقت به کلاغه هر روز میاد، این خرماه رو نوک میزنه و میبره.  
 قاضیه خیلی ناراحت شد و شروع کرد به هارت و پورت کردن که من فلان میکنم برات، بهمان میکنم برات، کلاغ رو صدامیکنم برات، یاهاشو هوا میکنم برات، هرچی که بخوای میکنم برات. بعدا نگشتو تا آرنج کرد توی دماغش و بفکر فرورفت! .. چند دقیقه گذشت و اونوقت به دفعه نیم متر از جاش پرید و گفت:  
 - راهشو پیدا کردم، الان برو خونهت یه طشت آب سرد بذار تو حیاط خود تو بزن توش تا دلت مبخواد - (!) چونکه منم مثل تو کاری از دستم نمیداد!!  
 بچه ها چون قصه ما بسر رسید کلاغه به خونهش «برسید»، ولی پیره زنه به خرماش نرسید.  
 «عبدلی»



### تعداد شکایات!

... بطوریکه مقامات مسئول ادعا می کنند، از موقعی که لایحه جدید استخدام سر و صدایش بلند شده تا حالا تعداد چهار هزار فقره نامه شکایت آمیز راجع به این لایحه به کمیسیون استخدام مجلس رسیده است (لغت به چیز کم).  
 ... و بطوریکه مقامات مطلع اظهار نظر میکنند تعداد شکایات خیلی بیش از اینها بوده ولی بستگی مربوطه، حسب معمول بقیه اش را با فلفل زرد چوبه فروش زیر گذر معامله کرده. چون از قدیم و ندیم هم رسم بر این بوده که بستجیها معمولاً زهرده تا نامه یکدانه اش را بمقصد میرسانده اند.

### ضعف فهم!

بگو که ابر بیارد به خشکسالی ما بگو که چاره نمایند فقر مالی ما ازین گران بی حد، به تنگ آمده ایم گواه گفته ما، جیب و کیف خالی ما برای شهریه بچه ها شده است حراج پتو و کاسه و بشقاب و فرش و قالی ما بدین بلیه که خرچنگ ما گرفتار است چه انتظار ازین نسل اتکالی ما دوباره فصل زمستان رسید و شد سکه رواج کاسی حاجی ذغالی ما مبرز یاد خود آن وعده های قبل از کار تو ای کسی که نداری غم تعالی ما ز کار دور زمان سر برون نیاردم که ضعف فهم فزون شد به کج خیالی ما هزار مرتبه توفیق شیر فهمم کرد! ولی هنوز نگردیده حرف حالی ما!!



— آقای آجان، بخدا ازمن دزدیده!

### شوری درشوری

از خبرهای جالب هفته اخیر یکی هم این بود که سال آینده می خواهند شورای دولتی تشکیل بدهند.  
 در حالیکه خودشون هم می دانند که تشکیل چنین «شورائی» در حقیقت تحصیل حاصل است حالا چرا وبه چه علت؟ باشد موقعیکه شوری را تشکیل دادند، خدمت تون عرض خواهیم کرد!

### یک پیشنهاد درشت

چون وکلای محترم دوره بیست و یک در هفته پیش موفق شده اند که در عرض یک ساعت تعداد ۶۰ لایحه رایج تصویب کنند و در واقع کاری را که باید در عرض دو سال و نیم انجام داده باشند، در یک چشم بهم زدن راس و ریس کردند، با اولیاء محترم دولت پیشنهاد می کنیم که بعنوان قدردانی هم که شده حقوق دوره فترت مجلسین را از قزاقهای چهار هزار تومن به وکلای پیر داندو کردن خودشان را از زبردین نمایندگان ملت بیرون بیاورند.  
 ولی در عین حال از وکلا هم خواهش می کنیم که معرفت کنند و هرچی از این بابت عایدشان میشود حضرت عباسی باد دولت نصف کنند، چون بالاخره هر چه باشد در عرض این دو ساله که مجلسی در کار نبوده بار تصویب قوانین بدوش دولت بوده و نصف بیشتر زحماتش را دولت متحمل شده است!

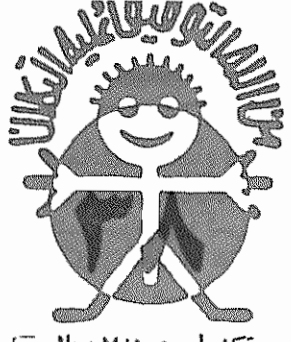
عالمی دارند. جناب عالی در اطاق نشسته اید که می شنوید از توی کوچه یکنفر فریاد میزند «علل دارم، نیشکر دارم، قندتر دارم، رطب دارم خرما!»  
 شما که فی المثل نه از نیشکر خوشتان می آید و نه از رطب، ولی عسل را دوست دارید در منزل را باز میکنید که بگوئید دوسر عسل بده ولی میبینید فروشنده هیچکدام از چیزهایی را که داد میزده ندارد و توت فروش است!  
 حالا چه اصراری است که این جناب اسم همه چیز را میبرد الا آن چیزی را که می فروشد، معلوم نیست خوبا گریش از این یا توی کفش جنابان «حبیب خدا» بکنیم خدا را خوش نمی آید!  
 «م - ک : آ لوزرد»

اصناف مختلف چه شعرهایی بلدند  
**صنف کامیون دار:** در حقیقت مالک اصلی خداست  
**صنف حمامی:** هر که دارد امانتی موجود بسیار اگر شود مفقود  
**صنف محصل:** توانا بود هر که دانا بود  
**صنف ژیکولو:** (شعر انگلیسی) «یو آر اولویز این مای هارت!»  
**صنف گاندار:** اینکه در نسیه بری همچو گل خندانی پس سبب چیست که در دادن آن گریانی

میدخت

### علامات انحصاری!

حتماً شما وقتی با کسی طرف می شوید کمتر توی نفع کارهای او میروید، و اگر هم رفتید موقع بیرون آمدن، دست خالی بیرون می آئید، ولی من چون باید هر هفته چیزی بنویسم مجبورم که توی نفع همه بروم.  
 عرض شود بخدمت شما که کاسبهای ما هر کدامشان عادت عجیب و غریب و در عین حال انحصاری و مخصوص بخودشان دارند که حالا بترتیب الفبا برای شما ذکر می کنم ولی چون الفبای من زیاد خوب نیست اگر جای آنها جابجا شد مانعی ندارد! حتماً شما هم در تابستان وقتی میخواهید برای آقا زاده بستنی بخرید متوجه شده اید که جناب بستنی فروش بعد از هر قاشق بستنی که لای نان می گذارد، با قاشقش محکم بکناره بشکه بستنی میزند. من هر چه فکر کرده ام چه حسابی توی این کار است سرد دریاورده ام! یا همین جناب لبونی که هر روز صدایش را می شنوید چه اجباری دارد که صبح بگوید لبوی صبحانه دارم و ظهر بگوید لبوی ظهرانه و عصر هم لبوی عصرانه، میخواهم ببینم مگر لبوی صبحانه را از کنگه و لبوی ظهرانه را از ابرو می آورند که باید اسمش فرق داشته باشد؟ اگر اینطور است کت و شلواری هم باید صبحها بگوید: «کت شلوار صبحانه میخریم» و عصرها داد بزند «کت و شلوار عصرانه خریداریم!». کارگر حمام یا باصطلاح قدیمی ها دلاک که استثناً در این مقاله او را جزو کاسبها جا میزنیم! (چون او هم در هر صورت پول می گیرد و چرک تحویل می دهد) چه لزومی دارد که بعد از دوسه دقیقه کیسه کشیدن با کف دست و کیسه محکم توی پشت مشتری بزند و پد صاحب بچه را در بیاورد! و مشتری برای حفظ آبرو نتواند فریاد بکشد! آما گردویی که مدتی است کم پیدا تشریف دارند مثل اینکه خدا نخواست از خودش با مشتری - هایش شک دارد که میگوید «فالی دو زار میدم، پول حلال!» اما این رسم هم که هر قصاب باید حتماً یک زیر پائی چوبی داشته باشد برای من معنائی است. خدای نکرده مگر علقشان نمیرسد که میشود میز را کمی کوتاهتر درست کرد که به زیر پائی احتیاجی نباشد؟ در هر صورت این زیر پائی جزو استخوان بندی قصابی شده است!  
 ایضاً از واجبات دکان قصابی یکی هم تابلو ۶۰ در ۹۰ عکس جناب قصاب با آن سبیل کذائی است که مشتری بیچاره مجبور بشماشا کردن آن است!  
 حیف که فصل توت نیست والا این موضوع بیشتر روشن بود که توت فروشها هم برای خودشان



هفته آینده

« شماره مخصوص توفیق »

منتشر میشود

هفته آینده « شماره مخصوص توفیق » را بخريد و همنا دوستان و آشنايان خوش ذوقتانرا نيز تشويق كنيد كه آنرا بخرند .

# توفیق

شماره ۳۸ پنجشنبه ۵ دی ماه ۱۳۴۲ چهل و دومین سال

تک شماره: ۷/۵ ریال

توفیق روزگار است و دستقل در هیچ ضرب و ستمی نیست که نماند، نقل و قسب بر طایب در صلا و رعا و تو زین بر زمین ذکر با ف ممنوع است

یکی دیگر از مزایای (!) لایحه جدید استخدام اینستکه مطابق آن سابقه خدمت برای بازنشستگی که الآن ۳۰ سال است به ۴۰ سال افزایش مییابد!



« پس از تصویب لایحه جدید استخدام »